

کودک و عشق به نقاشی

ناهید دومان بیگلو

مدرس نقاشی و کارشناس زبان و مدرس زبان

روی کاغذهایی، نام مکان‌هایی را نوشته‌ام: جنگل، ساحل دریا، شهر بازی، کوهستان، شهر خیالی، پارک، باغ وحش و بازار. کاغذها را دور تا دور سالن روی دیوارها و با فاصله می‌چسبانیم. به هر یک از بچه‌ها یک دفتر نقاشی و تعدادی مداد رنگی می‌دهم. حالا همه چیز آماده است. بچه‌ها خیلی کنجکاوند که این بازی - نقاشی چگونه است. آن‌ها به خوبی آموخته‌اند که هر بازی قوانینی دارد و محدودیت‌هایی و آزادی‌هایی، و بی‌صبرانه منتظر شنیدن آن‌ها و شروع بازی‌اند.

توضیحات را آغاز می‌کنیم: «خب بچه‌ها امروز قطار بازی داریم! (لبخند روی لب بچه‌ها می‌نشیند، چون آن‌ها دويدن، فعالیت‌های جسمی و سروصدا کردن را دوست دارند) من راننده‌ی قطارم و شما

در یکی از روزهای زیبای زمستانی وارد مرکز پیش‌دبستانی می‌شوم و پس از انجام مراسم گرم و صمیمانه‌ی سلام و احوال‌پرسی، و چه کردید و چه می‌کنید با جمع با محبت و پرشور بچه‌های مرکز، به آماده‌سازی صحنه‌ی نقاشی می‌پردازیم. این جلسه یک بازی - نقاشی نو و خلاقانه داریم؛ مبحثی که بچه‌ها به شدت دوست دارند و از آن استقبال می‌کنند. هر وقت که یک بازی - نقاشی جدید خلق می‌کنم، خودم هم خیلی به ذوق می‌آیم و برای اجرای آن ناشکیبا و هیجان‌زده‌ام. مدت‌هاست با بچه‌ها مباحث طراحی - نقاشی را کار کرده‌ام و این بازی - نقاشی در واقع جلسه‌ی پایانی یک ترم تلاش است تا درایم، بچه‌ها چه قدر و با چه کیفیتی آموخته و دریاد دارند و صد البته که اهداف دیگری هم وجود دارند.



ساعت اجرای نقش راننده قطار، در حالی که همه‌ی بچه‌ها در ایستگاه‌ها پیاده شده، نقاشی کشیده و دوباره سوار شده‌اند، دیگر نای سرپا ایستادن ندارم و صدایم بر اثر «هوهوچی چی» گفتن کاملاً گرفته است! بچه‌ها مایل‌اند هم‌چنان بازی کنند، اما به خوبی نیز می‌دانند که هر بازی بالاخره پایانی دارد. پس در نهایت، با خوشحالی از انجام یک بازی جدید و هیجان‌انگیز و قول گرفتن برای تکرار آن، به اتمام آن رضایت می‌دهند.

و من صمیمانه شکرگزار خدای مهربانم، چرا که به لطف او، به تمام اهدافی که این بازی - نقاشی را بر اساس آن‌ها طراحی کرده‌ام، دست یافته‌ام: داشتن ساعتی شاد و پرشور، یادگیری و اجرای یک بازی - نقاشی جدید و موفق در قالب یک کارگروهی زیبا، یادگیری قوانین بازی و رعایت کامل و مؤثر آن‌ها، تکرار و تأکید بر جملات مؤدبانه به عنوان یک ارزش (برای بچه‌هایی که گاه از فقر فرهنگی رنج می‌برند)، و در نهایت خلق نقاشی‌هایی که بازتاب توانایی‌ها و درجات یادگیری آن‌ها محسوب می‌شوند و به برون‌فکنی علاقه‌ها، آرزوها و رویاهای آن‌ها کمک کرده‌اند.

به نقاشی‌ها می‌نگرم و ناخودآگاه لبخند می‌زنم. اوج زیبایی و هنر کودکانه را در تک‌تک آن‌ها می‌یابم. نقاشی‌هایی که آن بچه‌های نازنین با تمام عشق، شور، هنر و صداقت خود خلق کرده و با رنگ‌هایی زیبا آذین بسته‌اند ...

مسافران آن. در مسیر حرکت این قطار، ایستگاه‌هایی وجود دارند که نام آن‌ها روی کاغذهایی که روی دیوارها چسبانده‌ایم، نوشته شده است. قطار با صدای هوهوچی چی شروع به حرکت می‌کند و شما مسافران آن، نقش واگن‌های به هم پیوسته‌ی قطار را بازی می‌کنید. قطار چند بار در مسیر خود دور می‌زند تا شما با دقت ایستگاه‌ها را شناسایی کنید. هر یک از شما باید در ایستگاهی پیاده شود. پیش از رسیدن به آن ایستگاه، با تقلید صدای یک پرند پیاده شدن خود را به اطلاع راننده قطار برسانید! (بچه‌ها می‌خندند! در واقع با هم خندیم! این ایده را حسابی پسندیده‌اند و به نظرشان بامزه می‌رسد!) من هم قطار را در آن ایستگاه نگه می‌دارم و شما می‌توانید پیاده شوید.»

ادامه می‌دهم: «اگر در ایستگاه جنگل پیاده شوید، باید نقاشی جنگل را بکشید و رنگ بزنید. اگر در ایستگاه شهر خیالی پیاده شدید، باید نقاشی شهر خیالی و رویایی خود را بکشید و همین طور تا آخر. قطار هم‌چنان به حرکت ادامه می‌دهد و وقتی نقاشی شما تمام شد، می‌باید با گفتن یک جمله‌ی مؤدبانه، درخواست کنید که دوباره سوار قطار شوید. در واقع بلیت سوار شدن به قطار، گفتن آن جمله‌ی مؤدبانه است.»

بچه‌ها که با لبخند و علاقه، به تمام توضیحات گوش داده‌اند، حال بی‌صبرانه منتظر شروع بازی - نقاشی‌اند. تخمین زده‌ام که بازی یک ساعت طول خواهد کشید، ولی زهی خیال باطل! با بیش از دو

